

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

مکانیسم آفرینش

روح و رؤیا- روان

سؤالات یکی از وحدتیان و پاسخ آن

یک- مرحوم شوهر خاله‌ام که مدیریت داروخانه خیریه سبزوار را به عهده داشت، از درآمد موقوفه‌ای که متولی آن بود، چهار شب عده‌ای از مردم را اطعام می‌کرد. در یکی از این شبها زنی که متصدی درست کردن دوغ شده بود، در حالی که ماستها را با دست خود بهم می‌زد "رطیلی" که معلوم نشد، چگونه در دیگ ماست افتاده بود، انگشتش را گزید و او را بشدت مریض کرد، عاقبت پس از چندین روز معالجه بهبودی یافت. شب بعد از این قضیه در همان اطاق که تقریباً آبدارخانه محسوب می‌شد، با دو نفر از هم بازیهایم که آنها نیز از سیزده یا چهارده سال بیشتر نداشتند، نشسته بودیم. یکی از آنان که حالا جوانی بیست و نه ساله است از شدت خستگی به خواب رفت، شیطنت آن روز، بنده را به انجام کاری که ذیلاً شرح می‌دهم وادار کرد:

به رفیق خود گفتم پای آقای (ع-ب) که خوابیده بود را به آهستگی از زمین بلند نماید. در این موقع خود قطعه یخی برداشتم و در شلوارش انداختم و مجدداً پای او را به آهستگی روی زمین قرار دادیم. همین که وی سردی یخ را در قسمت ران خود احساس کرد، به شدت از خواب پرید و در حالی که فریاد می‌زد: «آخ! آخ!» شلوارش را از پای درآورد و بدور افکند و مرتب پای خود را حرکت می‌داد!

وقتی از خنده ما به خود آمد متوجه شد، در پاچه شلوارش یخ افکنده‌ایم. غرغر زیادی کرد و گفت خواب دیدم رتیل سیاه بزرگی داخل شلوارم شد و رانم را گزید.

دو- دوستی دارم که او نیز کارمند انجمن تبلیغات اسلامی است می‌گوید پسر دائیم در تالار منزل ما بخواب رفته بود من قطعه یخی برداشتم و در دستش نهادم پس از لحظه‌ای از خواب پرید درحالی که می‌گفت: «آقای مدیر غلط کردم!»

پس از آنکه متوجه بیداری خود شد، خواب خود را به این طریق تعریف کرد: خواب می‌دیدم، آقای مدیر دبستان پهلوی از من درخواست تکالیف مشق و دیکته می‌نماید، منم که تکالیف دبستانی خود را انجام نداده بودم، درخواست عفو می‌نمودم ولی آقای مدیر اصرار داشت تنبیه شوم، ناچار دست خود را بالا گرفتم و ایشان با شلاق ضربه محکمی به دستم کوبیدند که از شدت درد بیدار شدم.

سه- چندی پیش خواب می‌دیدم در صحرایی با پلنگی روبرو شده‌ام و او غرش کنان به طرف من می‌آمد، همین که فاصله ما به یکدیگر کم شد، پلنگ نعره شدیدی کشید و خود را برویم افکند. در این حال فریادی از دل برآوردم و از خواب بیدار شدم. آنگاه دیدم دو گربه با هم می‌جنگند و در عین دعوا به رویم درغلطیده و از خواب بیدارم کرده‌اند، درحالی که گمان می‌کردم، سبب بیداریم خواب موحشی بوده که شرح آن معروض افتاد.

لابد برای شما نیز نظایر این خوابها اتفاق افتاده است. اکنون این سؤالات پیش می‌آید:

اول - آیا روح هنوز حادثه‌ای که برای شخص خوابیده روی نداده، بر آن آگاه بوده یا خیر؟ اگر بگوییم، آگاه نبوده و بعداً در حین واقعه واقف شده، این سؤال پیش می‌آید که مثلاً از زمان نهادن یخ در دست یک نوآموز تا موقع بیداری او چند لحظه بیش طول نکشیده، او چگونه خواب طولانی کتک خوردن خود را از دست مدیر دبستان در آن چند لحظه دیده است؟

دوم- اگر جلوتر از وقوع حادثه یا در حین آن شخص خوابیده را روح به وسیله خواب آگاه می‌کند، چرا عین واقعه را برایش شرح نمی‌دهد. مثلاً چرا به جای اینکه روح بنده در خواب مرا آگاه به نزاع دو گربه نماید، خواب پلنگ و غرش او را برایم می‌بیند و در نتیجه مرا می‌ترساند؟

سؤالات دیگری نیز در این باره داریم که چون احتیاج به ذکر مقدمه دارد، فعلاً از آنها صرف نظر می‌نمایم.

حل مشکلات خواب

از خوانندگان تقاضا می‌شود برای درک این حقایق توجه کافی مبذول دارند:

یک- بدن انسان از سه قسمت: روح، جسم، پریسپری (یا قالب مثالی) تشکیل شده است که شرح آن تفصیل دارد و مجال بحث نیست. در موقع خواب جسم انسان استراحت کرده و روح نیز برای رفع خستگی و علل دیگر به طور موقت بنا به مشیت الهی خارج می‌شود، ولی وسیله ارتباط روح و جسم پریسپری است که کاملاً مواظب جسم است و از آن خارج نمی‌گردد. اگر پریسپری هم از جسم جدا شود، انسان می‌میرد یعنی حالت مرگ وقتی اتفاق می‌افتد که روح و پریسپری هر دو از جسم بیرون روند، اما در خواب فقط روح جدا می‌شود (فرق مرگ و خواب در این نکته بود که گفته شد) پس اگر روح خیلی بعید (دور) گردد، خواب انسان بسیار عمیق می‌شود. اگر چندان بعید نشود، خواب هم به طور متوسط سنگین است. اگر روح خیلی نزدیک و فارغ باشد، خواب نیز سبک است. مثل خوابهایی که انسان صدای اطراف را می‌تواند بشنود و بعضی از حواس او کار می‌کند. بنابراین خواب حالات متعددی دارد که مهمترین آن گفته شد.

دو- اگر خطری برای شخص خوابیده پیش آید، پریسپری کاملاً مواظب است، به محض جزئی خطر، او را آگاه می‌کند و در این حال بنا به امر الهی اتصال کامل و دائمی خیلی نزدیک، بین پریسپری و روح برقرار است و سریعاً مثل تلگراف جریان اطراف را به او مخابره می‌کند و به اصطلاح اعلام خطر می‌نماید که اکنون خطری دارد به جسم نزدیک می‌شود.

اگر مثلاً در اطراف آن شخص خفته اشخاصی باشند و بخواهند به او ضرری رسانند، به محض اینکه در مغز اولین نفر از آن عده فکر اذیت پیدا شود، فوری پریسپری شخص خفته، با سرعتی بیشتر از برق مطلب را درک می‌کند و هر چه آن شخص بیدار فکر خود را در مغز پرورش می‌دهد، پریسپری مزبور هم آن را فهمیده و به روح می‌رساند تا وقتی که شخص بیدار فکر خود را تکمیل کرده، به سایر رفقای خود مطلب می‌گوید تا آن عده درباره آن موضوع فکر کنند و تصمیم بگیرند، باز هم پریسپری تمام قضایا را درک کرده و اتصالاً به روح مخابره می‌نماید.

بنابراین از همان لحظه اول که خیال شروع لطمه در مغز اشخاص مزبور پیدا شد، پریسپری به وسیله قوه انتقال فکر مطلب را درک کرده، به کمک یک سلسله خوابهای مختلف که مدتی طول می‌کشد، آن را با اشاره به جسم حالی کرده است تا وقتی که لحظه عمل فرا می‌رسد. به محض اینکه لحظه عمل فرا رسید، مثلاً یخ در دست طرف گذارده شد، فوراً روح بر می‌گردد و شخص مزبور بیدار شده، جسم و روح و پریسپری او تمام حالت سابق خود را از سر می‌گیرد.

پس علت این که این همه خواب طول می‌کشد، آن است که از اولین لحظه که در فکر اولین شخص آن خیال گذشت تا آن موقع که عمل انجام شد، پریسپری و روح از جریان آگاه هستند، نه اینکه در همان موقع گذاردن یخ همه را دیده باشند، بلکه مدتها طول کشیده و قضایا را همچنان در خواب دیده است.

سه- در اینجا باید دانست که اگر در اثر لطمه‌هایی که به شخص خفته زده می‌شود (مثل ناگهان بیدارکردن او یا شوخیهای مضره از آن قبیل که مورد بحث بوده) برگشت روح به سرعت انجام نگیرد و لحظه‌ای در مراجعت اختلال حاصل شود، شخص می‌میرد.

این قبیل اعمال ممکن است برای انسان تولید خطرات بزرگ کند و به همه باید اندرز دهید که از چنین اعمال و این تفریحات پر زیان خودداری کنند، مبدا خدای ناکرده لطمه به آن شخص وارد آمده، موجب ندامت دنیا و آخرت گردد. ناگفته نماند که اغلب سکت‌های قلبی که در خواب می‌شود، یکی از عواملش همین است که گفته شد.

چهار- حالا اگر روح نزدیک باشد و جسم شخص کاملاً سالم و ظرف مغز او بدون نقص و درست و پاک و مناسب و جمیع محسنات در این شخص جمع باشد، عین حقیقت قضیه را در خواب خواهد دید، ولی خیلی نادر است و کم اتفاق می‌افتد. اما معمولاً چون ظرف او خراب است و درست آن نقطه حافظه و مغز کار نمی‌کند و سالم نیست، خاطرات دیگر شخص خفته که شباهت با

موضوع قضیه دارد، یعنی نزدیکترین خاطره که در مغزش نقش بسته بود جلو می آید و سلسله پشت سلسله جریان را بطور شبیه و مثال به او می فهماند تا آن حین که خطر عملی می شود و تأثیر می کند.

مثل اینکه سردی یخ دریدن اثر نموده و مثلاً در خوابی که آقای محمودی تعریف کرده تبدیل به رطیل یا شلاق می شود زیرا که این نوع دیدن در حافظه و وجدان او قبلاً نقش بسته و برای فهم او نزدیکترین راه است. معمولاً قضایایی را که قبل از خواب یا روزهای پیش در فکر داشته به شرط شبیه بودن با موضوع می بیند، به این ترتیب روح پیشاپیش او را از خطر موجود آگاه می کند.

چنانچه در ضمن عمل آن اشخاص از فکر خود منصرف شدند، او فقط خواب وحشتناکی دیده و به آن ادامه می دهد تا موقعی که از فکر آن عده خارج شود. در این حال این شخص از خواب بیدار نمی شود، ولی آن رؤیا رفته رفته خاتمه پیدا می کند و بعدها خاطره در مغزش می ماند که خواب وحشتناکی دیده است.

پنج- درباره مشکلات خواب

نظری بر مطلب فوق که از طرف یکی از برادران ارسال گردیده.

مطالعه مقاله برادر ارجمندمان آقای حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) در جواب یکی از برادران مسلمان این بنده را واداشت که با تشنگی افکار و فرسودگی مغز نظرات و تشخیص خود را در این زمینه به آقای نامبرده و سایر ارباب فکرت و بصیرت عرضه کنم. عزیزان- این که ملاحظه می فرمایید دانشمندان غیر مسلمان در اطراف معرفه النفس و مطالب مربوط به روح عقاید مختلف و نظرات متعددی دارند، علتش این است که این مطالب از امور ماوراء طبیعت است و اینان می خواهند در حدود طبیعت و محسوس حقایقی را پیدا کنند، از طرفی تکیه بر رکنی وثیق و مبنایی استوار ندارند، ولی ما که به حمدالله از نعمت دین حنیف اسلام برخورداریم سرچشمه جوشان علم و معرفت یعنی قرآن و تعلیمات خاندان نبوت که قرین قرآن و مبین حقایق احکام و مفسر مشکلات آن هستند، در دسترس ما قرار دارد. بنابراین چرا آب در کوزه و ما تشنه لب، به این سو و آن سو بگردیم؟

این است، ملاحظه فرمائید قرآن در این زمینه چگونه به ما تعلیم می دهد:

سوره الزمر آیه چهل و سه: "الله یتوفی الا نفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی".

چنانچه ملاحظه می فرمایید، در این آیه چگونگی خواب و مردن با کمال صراحت بیان شده، منتهی چیزی که به ابهام خود باقی می ماند، همان نفس انسانی و روح است که شناسایی کنه آن از حیطة فکر ما خارج و به طوری که در آیه هشتاد و هفت سوره بنی اسرائیل: "یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیت من العلم الا قلیلاً" اشعار دارد در قبال پرسشی که شده بود روح را از امر پروردگار معرفی نموده و راه درک حقیقت آن مسدود است، چنانچه حدیث مشهور نبوی "من عرف نفسه فقد عرف ربه" نیز مؤید این امر است و مشعر بر این است که همان طور که شناسایی کنه ذات پروردگار از حدود فکر بشر خارج و غیر مقدور است، شناسایی روح هم ممتنع است.

بنابراین مراد از نفس انسانی که در هر دو حال (حال مردن و حال خوابیدن) از طرف خدای متعال توفی و اخذ می شود، بر ما مخفی است و آنچه می توانیم درک نماییم، تنها فرقی که بین خواب و مردن هست، همانست که صریح آیه مبارکه بر آن دلالت دارد "فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی"

و چنانچه به نظر خوانندگان محترم رسیده باشد، فرموده اند: "والنوم اخ الموت." و در جمله دیگر فرموده اند: "کما تنامون تموتون و کما یتقظون تبعثون" که از روی این قاعده می توان معتقد شد، که چگونگی حالات انسان در عالم برزخ یعنی از زمان مردن تا زمان بعثت و قیامت عیناً تماس و مشابه با عالم خوابست، با این فرق که مدت خواب از چند ساعت تجاوز نمی کند و مدت دوره عالم برزخ طولانی و نامعلوم است یعنی جز خدای توانا کسی نمی داند.

تا اینجا آنچه به عرض رسید، چندان منافات و مغایرتی با نگاشته آقای دولتشاهی ندارد، جز اینکه در موضوع قالب مثالی (پریسپری) خاصیت و اثر وجودی آن همان موقعی است که روح انسان بدون استعانت از بدن عنصری می خواهد زیست و سیر کند. در این موقع است که روح ضمن خروج از بدن، قالب مثالی را مورد استفاده قرار می دهد و لذا آنچه را که در عالم خواب درک می کنیم، از حرکات

و قضایایی که پس از بیداری تعریف می‌کنیم. که مثلاً خواب دیدم، فلان جا رفتم و ملاقات کردم و مواجه با فلان کیفیت لذت بخش و یا گرفتار حادثه خطرناک شدم، تمام این قضایا به وسیله قالب مثالی صورت می‌گیرد، زیرا بدن انسان عنصری ما در رختخواب آرمیده. برای تأیید این نظریه یک داستان به یادم آمد که اینک به عرض می‌رسد:

در سال هزار و سیصد و ده خورشیدی چندی در تهران بودم. روزی در منزل مرحوم مترجم السلطنه شیخ بهائی روزبه، مدیر روزنامه اوقات، نهار دعوت داشتم. جناب آقای ظهیرالسلطان خلف مرحوم خلد مقام ظهیرالدوله صفا هم (که فقط سعادت شناسایی و دیدار ایشان همان روز نصیبم شد و دیگر تا کنون هیچ گونه اطلاعی از ایشان ندارم) تشریف داشتند. کتاب قطوری با ایشان بود. بنده آن را برداشتم و قدری ورق زدم. کتاب مزبور به زبان انگلیسی بود و عکسهایی داشت. ایشان قسمتی از مندرجات کتاب مزبور را برای بنده ترجمه و بیان کردند که مربوط به علم تنویم (خواب) مغناطیسی بود و حاکی از این بود که در اثر ترقیات عجیبی که در صنعت بوجود آمده، دوربین‌هایی اختراع شده که حالات یک نفر معمول را از ابتدای فعالیت عامل تا زمانی که کاملاً معمول (مدیوم) به خواب می‌رود و مورد پرسش یا دستور قرار می‌گیرد، عکس برداری نموده اند.

تصاویر نشان می‌داد که در موقع به خواب رفتن یک معمول (مدیوم) چیزی شبیه به کف یا دود غلیظ از پیشانی یا دهان و بینی و یا گلو و سینه او خارج می‌شود و آن چیز تدریجاً در فضا با حرکات بطیئی متراکم شده و بالاخره به صورت و هیکل شخص معمول متشکل می‌شود.

عکسهایی که می‌دیدیم، مربوط به یک بانو بود که مورد عمل هیپنوتیزم قرار گرفته بود، تا آنجا که صورت و هیکل مثالی او در مقابلش دیده می‌شد. به واسطه طول زمان فعلاً بیش از این از خاطره آن روز و توضیحات دیگری که داده شد، جز آنچه عرض شد، چیزی بیاد ندارم و به علل گرفتاریها و آلودگیها به تعقیب این موضوع و تحقیقات بیشتر نیز توفیق نیافته‌ام.

از مجموع آنچه به عرض رسید و به فرض اینکه، آنچه در کتاب مزبور ذکر شده، مبنی بر حقیقت باشد، این معنی بدست می‌آید که هنگام خوابیدن انسان، قالب مثالی (پریسپری) او هم با روح خارج می‌شود و برای فعالیت‌هایی که روح در مدت خواب صاحبش نماید، قالب مثالی حامل آن خواهد بود.

در این صورت باید معتقد بود که در موقع خواب، چون اراده خداوند توانا بر ادامه زندگی شخص تعلق گرفته، با وسائلی که حقیقت آن بر ما مکشوف نیست، فعالیت طبیعی بدن از دوران خون و تنفس انسان برقرار است تا زمانی که بار دیگر روح، به امر حق به بدن برگردد و به اصطلاح انسان بیدار شود.

در پایان آنچه که ذکر آن به نظر بنده لازم است، اینست که چون روح انسانی در عالم خواب در قبضه توفی و قدرت خداوند است، از محیط طبیعیات بیرون و در نتیجه دیگر قرب و بعد زمانی و مکانی در مورد روح وجود ندارد و بنابراین جمله را که در مقاله مزبور دایر به نزدیک و دور بودن روح و اثر آن در زود بیدار شدن یا دیر بیدار شدن نگاشته‌اند، مورد تأمل و درخور تجدید نظر است. مطالب دیگری هم مربوط به این مبحث دارم که موکول به بعد می‌شود و اکنون مترصدم از بررسیها و نقادی ارباب دانش و بینش بهره مند شوم.

ولاحول ولاقوة الا بالله

شش - پیرامون خواب

مقاله برادر مکرم و دانشمند گرامی و سید جلیل القدر ... در جواب مقاله نگارنده مرا بر آن داشت که بحثی در این باره بنگارم و از این مقال نظری جز بهره مندی برادران ندارم، تا مطالب در معرض قضاوت افکار قرار گرفته و آنچه را خوب و قابل قبول خرد است، فرا گیرند.

هفت - احتیاج به چیزهای خوب

برادر عزیز فرموده‌اند "ما که بحمدالله از نعمت دین حنیف اسلام برخورداریم، چرا به این سو و آن سو بگردیم." من هم در شکرگزاری از یزدان به خاطر داشتن دین مبین اسلام با ایشان شریکم، لیکن دین مبین اسلام ما را منع نفرموده که اگر چیز خوبی را که با دین اسلام مخالف نیست، یافتیم، بگیریم.

قرآن مجید در سوره بیست و نه آیه نوزده می فرماید:

"فبشر عبادی الذین يستمعون القول فیتبعون احسنه" یعنی "مژده ده آن بندگان مرا که سخن را بشنوند و بهترین آن را پیروی نمایند." پس هرگاه دیدیم مطلبی هست که دین درباره آن ساکت است و مخالفتی با آن ندارد، چه مانعی است آن را اتخاذ کنیم، بلکه اگر خوب و قابل قبول باشد، طبق آیه فوق دستور پیروی از آن داریم و اگر قابل قبول نبود، آن را رد می کنیم.

هشت- چگونگی قبول و رد

البته باید قبول یا رد، پس از تفکر و تأمل و غور و بررسی باشد، بلکه باید چند نفر دانشمند بنشینند و ببینند تا اگر خوب بود، قبول نمایند و اگر بد بود، رها کنند. نباید پنداشت که راه مسدود است، شاید به عذر اینکه راه بسته، خاموش نشست، چون اصولاً فهم و عقل بشر قابل ترقی و تعالی و درک مطالب بیشتری است (به مقاله مکانیسم آفرینش رجوع فرمائید).

نه- فهم و ادراک

درک آن است که به خودی خود و سریعاً حاصل شود و فهم آن است که به دنبال آن روند تا بفهمند. پس از تعقیب یا تحصیل یا مطالعه معرفت به آن حاصل کنند. پس باید به دنبال دانش رفت و حقایق را از آنجا که هست، آورده و آموخت. عزیزم مطابق قانون اسلام بسیار احتیاج داریم که مطالب را بفهمیم. بشر محتاج فهم است.

ده- آیه و حدیث

و اما معنی: "قل الروح من امری" این نیست که معمولاً پندارند. همان است که در مقالات دیگر درج و تکمیل گردیده. طبق این معنی صحیح، هم آیه مذکور و هم حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" تأیید سخن منست؛ دلیل فرمایش شما نیست.

یازده- مفهوم برعکس است

شما از این حدیث اینطور استنباط می کنید که چون شناسایی پروردگار از حدود فکر بشر خارج و غیر مقدور است، شناسایی روح هم ممتنع است. مطلب برعکس است. گویم معنی حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" آن است که "هرکس خود را شناخت، پس همانا خدای خویش را شناخته است" یعنی چون بشر تواند خود را شناسد، پروردگار خویش نیز تواند شناختن. پس این حدیث را گفته اند تا برسانند که پروردگار نیز قابل شناسایی است، کما اینکه نفس انسانی قابل شناسایی است.

دوازده- تعارض حدیث و آیه

اگر معنی حدیث را چنان گوئید که در مقاله خود فرموده اید، رد بر معنی است که از آیه می کنید نه تأیید آن. چگونه شما آن را مؤید آیه می شمارید. اما حقیقت این است که آیه را درست معنی نمی کنند و حدیث هم بر عکس استدلال شده، که چون امر پروردگار قابل شناسایی نیست، پس نفس هم قابل شناسایی نیست. نه، این طور نیست. حال می گویم، هرگاه کسی توانست نفس را بشناسد، پس این معنی باطل می شود.

ما نفس خود را شناختیم و اکنون برای شما می گوئیم تا بدانید که مراد حدیث، غیر از آن است و وقتی معلوم شد که شناسایی نفس مقدور است، پس شناختن پروردگار نیز ممکن است. اینها هر دو تأیید حرف من بود. خیلی متشکرم، چون چیزی فرمودید که عرض مرا به اثبات می رساند. (در کتاب دینامیسم آفرینش این موضوع شکافته شده و بحث بیشتر در آن به عمل آمده)

سیزده- خودشناسی

پس گویم می توانیم خود را بشناسیم. اگر میل دارید با هم تجزیه و بررسی می کنیم. هر چند که حقیقت یکی است و تجزیه نمی توان کرد، اما برای فهم مطلب و حصول علم، ما این حقیقت را تجزیه و جدا کرده، یکی یکی رسیدگی می نماییم.

چهارده- تجزیه خود

من و شما از چه ترکیب شده ایم؟ چیزی که واضح است و در وهله اول جلب نظر می کند و کسی منکر آن نمی تواند بشود، همین جسم است که می بینیم و تا حدی که دانش بشر اجازه داده، آن را شناخته ایم، که مرکب از گوشت و پوست و استخوان و غیره است و اینها هم از مواد زمینی ترکیب شده اند، مثل خاک، آب، فسفر، گوگرد، آهن، آهک و امثال اینها.

پانزده- غیر از جسم چه داریم؟

خوب حالا که جسم را شناختیم، می‌خواهیم بگوییم، آیا بدن انسان منحصر به همین جسم است یا چیز دیگری هم وجود دارد؟ این تجزیه‌ای که از جسم کردیم، اطلاق به یک نفر مرده که اکنون جسمش اینجا افتاده است، می‌شود، اما فرد زنده که پهلوی او واقع شده، می‌بینیم با آن مرده تفاوت‌هایی دارد.

شانزده- این تفاوت از چیست؟

اصولاً لفظ زنده و مرده که بشر درست کرده، روی چه علت است و فرقی که در معنای این دو کلمه است از چیست و چرا آنها را متفاوت می‌دانند؟ ما می‌بینیم زنده و مرده تفاوت‌هایی دارند، مثلاً زنده حرف می‌زند، می‌بیند، نفس می‌کشد، فکر می‌کند، حرکت می‌کند و سایر کارهایی که بشر زنده بجا می‌آورد، انجام می‌دهد، اما از شخص مرده این اعمال ساخته نیست. پس تفاوت زنده و مرده در این قبیل اعمال است. اگر بگوییم، این اعمال از جسم است، پس چرا جسم مرده این کارها را نمی‌کند؟

هفده- بررسی روح

حالا که قسمت جسمی شناخته شد آن را کنار می‌گذاریم و در موضوع قسمت روحی بدن، تفکر می‌کنیم. می‌خواهید بدانید که این قدرت که انجام اعمال را سبب می‌شود، چطور است و از کجاست! با انگشت، بینی و دهان شخصی را بگیرید، خواهید دید که در مدت یکی دو دقیقه خفه می‌شود، یعنی تمام اعمالی که می‌کرد، از او سلب می‌گردد.

هجده- مرگ اینست؟

دیگر نمی‌بیند، نمی‌شنود، فکر نمی‌کند، هیچ کاری انجام نمی‌دهد. پس می‌میرد و قدرت حیات از او گرفته می‌شود، بدون اینکه ذره‌ای از اجزاء جسم او کسر گردد. این چه بود که قدرت به او داد و او را به حرکت واداشت؟... هوا بود که از راه بینی یا دهان وارد بدن انسان می‌شود. پس اکنون به وجود هوا اذعان کردید و قبول نمودید که هوا در زندگانی مؤثر است و وجود دارد.

نوزده- هوا را هم می‌توان دید؟

اما این هوایی که بوجود و حقیقت آن بدون شک و تردید اعتراف کردید، آیا می‌توانید آن را ببینید؟ خیر، نمی‌بینید، اما می‌دانید که هست. پس اقرار کردید که چیزهایی هست که وجود آن بسیار مؤثر و اساسی است و در عین حال قابل دیدن نیست. حال اگر ترقی کنید و بخواهید همین هوای نادیدنی را هم قابل رؤیت کنید، می‌شود. چنان که امروزه هوا را به صورت مایع و حتی جامد در می‌آورند و قابل رؤیت می‌گردد.

بیست- حقیقت روح

پس دانستی که هوا وجود دارد و در زندگی مؤثر است و همان طور که هوا را ندیدیم، ولی به وجود آن معترفیم، روح را هم چون نزدیک و شبیه به آن است، قبول کردیم. می‌پرسی هوا چیست؟ می‌گویم، از امر پروردگار است و همان چیزی است که در ماشین بدن انسان رفت و آن را به زندگی انداخت. روح هم از امر پروردگار است، همان نیرویی است که ماشین زندگی را به حرکت واداشته است. حال دانستی قل الروح من امر ربی چیست.

سقراط در اصول فلسفی خود عقیده دارد که «خودشناسی» از مطالب همه فلسفه است و می‌گوید: (خود را بشناس) موضوع عالم اکبر و عالم اصغر که حکما و فلاسفه گفته‌اند، در ادبیات اسلامی نیز مطالب چندی باقی گذاشته و تشویقی برای شناساندن خود و شناساندن خدا از راه خود به شمار می‌رود. علمای جدید به موضوع خودشناسی توجه زیادی دارند.

بیست و یک- امر رب

امر رب کدامست؟ همین مطلب است که واضح و روشن شد. پس من خود را شناختم و جسم و روح خود را دانستم و به وسیله شناسایی روح خود خدا را هم شناختم و امر خدا را فهمیدم. من این را واضح و روشن شناختم و دیدم. حال اگر دیگران نشناختند و

ندیدند، دلیل بر آن است که هنوز فکر بشر به این مرحله نرسیده بود. امروز روزی رسیده که بشر رشد فکری بیابد و این را ببیند و بشناسد.

تفریحی

پادشاهی برای آزمایش هوش فرزند خود روزی او را احضار کرده و گفت: من تصمیم دارم یا گرانبهاترین و یا ارزانترین چیزی را که تو داری از تو بگیرم. از این دو چیز (گرانبهاترین و ارزانترین) فقط یکی را خواهم گرفت و انتخاب آن را هم به تو واگذار می‌کنم. تا فردا صبح وقت داری فکر کنی و تصمیم خود را بمن بگویی.

پسر پادشاه که فکرش غرق در زخارف دنیوی و طلا و جواهرات و اشیاء نفیس بود، پیش خود خنده به سادگی رأی پدرش کرد که اصلاً این چه سؤالی است، از او می‌کند و بدون اینکه اصلاً در این باره فکر کند، فردا صبح نزد پدرش رفته، گفت:

« اعلیحضرتا- سؤال شما اصلاً محتاج فکر و ۲۴ ساعت مهلت نبود، جواب آن را از ابتدا حاضر داشتم. شما ارزانترین چیز را از من بگیرید و گرانبهاترین را باقی گذارید.»

پادشاه تبسمی کرده گفت: «مانعی ندارد.» بعداً به پیشخدمتی دستور داد، پسرش را گرفتند و با وجود دست و پا زدن و مقاومت او بینی و دهانش را مسدود ساختند. پس از چند ثانیه که نزدیک بود، خطری متوجه طفل شود، دستور داد او را رها کنند و در مقابل پسر تعجب زده گفت:

«حال فهمیدی که کدام چیز را باید انتخاب کرد. من دستور دادم که ارزانترین چیز را که هواست و بشر ابداً قیمت و ارزشی برای آن قائل نیست، از تو بگیرند ولی دیدی که در شرف مرگ بودی. اما اگر تمام اشیاء گرانبهای تو را بگیرند، هیچ لطمه به تو نخواهد خورد. پس بدان که یزدان مقتدر مهربان بهترین و مفیدترین چیزهای عالم را به قدری فراوان کرده که بشر اصلاً برای آن قیمت قائل شود، بسیار اندک است مثل هوا، آب، آهن و غیره. از این میان هوا مفیدترین و ارزانترین چیزها است.»

بیست و دو- خدا را شناختم

عزیزم، من هم خود را شناختم، هم روح خود را و هم خدای خود را. پس حدیث (من عرف نفسه فقد عرف ربه) را که آورده بودید، کمک سخنم بود و گفته مرا تأیید کرد. از شما متشکرم.

بیست سه- رابطه روح و هوا

موادی هست که برای جسم لازم است و اگر به جسم نرسد، جسم فاسد می‌شود و می‌پوسد و از بین می‌رود، مثل آب، نان، ویتامین و انواع اغذیه که مرئی است. همین طور روح هم آثار و علائمی واضح و مسلم و غیرقابل انکار دارد که ما می‌بینیم. این مواد در هوا هست، کما این که اگر هوا را چنان که قبلاً گفتیم، قطع کنند، روح نمی‌تواند در جسم بماند. روی همین اصل مسلم است که عده‌ای نام روح را جان رقیق یا روح رقیق یا ماده رقیق بی‌وزن و از این قبیل اسامی گذارده‌اند.

این نامگذاری بدان خاطر بوده که نتوانسته‌اند، مسئله را حل کنند. در نتیجه آن را ماده بی‌وزن گفته‌اند. در واقع مطلب یکی است و همان طور که جسم را احتیاجاتی است، روح هم لازم و ملزومی دارد. ما از آن نیازمندی پی به حقیقت می‌بریم و در واقع او را به این وسیله می‌بینیم.

بیست و چهار- روی این مطلب فکر کنید

گویم همان طور که اگر آب یا نان و غیره به جسم ندهید، از بین می‌رود. همان طور که اگر هوا به انسان نرسد، روح از او جدا می‌شود. پس به این وسیله ما پی به روح می‌بریم و او را می‌بینیم. اگر ایراد کنید که هوا، غذای جسم نیز هست می‌گوییم، مگر درجسم مرده هوا نمی‌رود؟ مگر درهای او برای رفتن هوا باز نیست؟ پس چرا از آن استفاده نمی‌کند؟ بدیهی است عزیزم که ما را بر سر اسم دعوائی نیست. اینها همه یک است و تفاوتی ندارد، کما اینکه آمده‌اند، اسم گذارده‌اند، ماده رقیق بی‌وزن. هر چه نام گذارند، فرقی در اصل مطلب نیست.

بیست و پنج- جواب ایراد

اگر می‌گویید، علت اینکه هوا در جسم مرده عمل نمی‌کند، آن است که ماشین فاسد شده. می‌گویم، یک شخص زنده اگر بینی خود را بگیرد که هوا داخل نشود، چرا می‌میرد، در حالی که ریه و قلب و سایر اعضا و آلات او سالم است؟ جواب خواهید گفت، اینها لازم و ملزوم یکدیگرند. ما هم همین را می‌گوییم و حرف ما همین است. ما لازم و ملزوم را شناختیم و همانست که گفته شد. پس به نفس خود معرفت یافتیم و خدای خویش را هم شناختیم. این بود، معنی حقیقی آیه و حدیث.

بیست و شش- جسم و روح و پریسپری

می‌پرسم، چرا بشر وجود انسانی را به سه قسمت «قراردادی و نسبی برای فهم خود» تقسیم کرده و جسم و روح و پریسپری گفته‌اند، در حالی که می‌توان فقط روح و جسم گفت. وجود پریسپری را از قدیم اعتراف داشته‌اند و دانشمندان سلف هم معترض شده‌اند و قرآن و احادیث مذهبی هم آن را تأیید کرده و علم امروز نیز به وجود آن اعتراف نموده است. پس ما آن را قبول می‌کنیم، سپس درباره آن به تفکر می‌پردازیم، یعنی با همان نیروی امر پروردگار که یزدان به امر و مشیت خود در بشر قرار داده، این مطلب را حل و ثابت می‌نماییم. چون خود شما وجود آن را قبول دارید، بدیهی است که بحثی در وجود یا نبودن آن با شما نیست.

بیست و هفت- خواب و مرگ

شما می‌گویید که خواب و مرگ به هم شباهت دارد و یکی است. من می‌گویم، این طور نیست و شباهتی با هم ندارد. گویم، یک دکتر می‌خواهد بیماری را جراحی کند. به وسیله دارو او را بیهوش می‌سازد و پس از مدتی به هوش می‌آورد. آیا این دکتر مریض را کشته و دوباره زنده کرده است؟ استغفرالله، مگر امر خدایی دارد که چنین کاری انجام دهد؟ پس تصدیق می‌کنید که آن شخص را نکشته، بلکه به وسیله دارو قسمتی از قوای مغز و ماشین بدنی او را خوابانده و در نتیجه شخص بی‌حس است.

فلاسفه قدیم و روحیون جدید در این امر اتفاق دارند که برای رابطه و پیوند روح و جسم که از لحاظ ترکیب با هم سنخیت ندارند، واسطه‌ای لازم است. این واسطه، همان پریسپری است که فلاسفه قدیم آن را قالب مثالی یا مثل صوری یا جسم قلیائی و از این قبیل نامها گفته‌اند.

اروپاییان آن را جسم کوکبی یا Corps Astral

علمای روحی پریسپری می‌گویند.

هدایت جسم به وسیله روح و بدن مثالی است و بسیاری از روحیون عقیده دارند که در حال خواب هادی جسم، بدن مثالی و در حال بیداری، روح است.

هکتور دورویل عالم معروف روحی روح را به رئیس و پریسپری را به معاون تشبیه می‌کند که گاه در غیاب رئیس کار او را با دستور و نظر وی انجام می‌دهد.

بیست و هشت- بی‌حسی یعنی چه

روح از او کناره گرفته، تا وقتی که دوباره جسم به حال خود برگردد و آن محل بار دیگر قدرت خود را بدست آورد و روح از آن استفاده کند. عزیزم جایی که یک نفر شخص بیهوش نمرده است، چطور یک شخص خوابیده را مرده می‌دانی. در صورتی که این دو با هم تفاوت بسیار دارند. شخص بیهوش طوری است که پایش را قطع می‌کنند، نمی‌فهمد، در صورتی که شخص خوابیده اگر نوک سوزنی را به بدنش نزدیک کنند، بیدار می‌شود.

پس جایی که شخص بیهوش نمرده است، شخص خوابیده هم به طریق اولی، نمرده و زنده است، منتها به امر و مشیت الهی قسمتی از بدنش از کار افتاده، ولی باقی بدن در حال فعالیت است. قلب، ریه و کلیه و معده و بسیاری از اعضا او کار می‌کند، گاهی در خواب حرف می‌زند، حرکت می‌نماید، تکان می‌خورد، دست و پا می‌زند، گاهی هم اتفاق می‌افتد که راه می‌رود. اگر مرده، پس چطور کار زنده‌ها را بجا می‌آورد؟ پس نمرده است.

بیست و نه- عقل حکم می کند

ما این مطلب را به دلیل عقل و به وسیله همان نیروی روح که یزدان مقرر فرموده و امر پروردگار است، ثابت کردیم. عقل و فکر چنین حکم می کند. ما ناچاریم در مقابل حقیقت اذعان و اعترافات کنیم. عزیزم چه باید کرد؟ خیلی عذر می خواهم از اینکه حقیقت روشن به اینجا رسید که مطلب ثابت شود. تقصیر من نیست.

دکتر پاپوس در کتاب: «اسلوب علوم مخفی» مثالی برای روح و پریسپری و جسم می زند، جسم را به درشکه، پریسپری را به اسب و روح را به راننده تشبیه می کند. وقتی که جسم بیدار است، درشکه سالم و راننده پریسپری و جسم را می برد (درشکه به خوبی راه می رود) درحال مرگ درشکه خرد شده و راننده سوار اسب شده و دور می شود. درحال خواب درشکه باز شده و راننده (روح) سوار اسب (پریسپری) شده به گردش در عالم می پردازد.

خوانندگان طبق حکمت نوین تشخیص می دهند که عقیده دکتر پاپوس در مورد خواب غلط است. اگر در حال خواب روح و پریسپری با هم دور شود، پس تکلیف جسم چه می شود و اعمال زندگانی که در حال خواب انجام می شود با چه نیرویی صورت می گیرد؟

این حرف غلط است. درحال خواب روح جدا می شود، ولی پریسپری در بدن هست تا اعمال بدنی را ادامه دهد و انسان نمی رد. اما رابطه او با روح دائماً مثل تلگراف بی سیم برقرار است.

سی- در حال خواب چه می شود؟

می گوئیم حالا که شخص در حال خواب نمرده، پس ناچار نمی توان او را جسم تنها دانست و باید مثل شخص زنده نیرویی داشته باشد که این همه حرکت از او صادر شود. از طرفی انسان در حال خواب مناظر و رؤیاهایی می بیند که سیر روح او در فضا و زمان و مکان است و آن را به هیچ علتی جز سیر روحی منسوب نمی توان کرد. پس روح ناچار است از آن خارج شود و کنار برود. از یک سو گفتیم که روح در جسم نیست و از طرف دیگر قبول کردیم که جسم خالی نمی شود و چیزی هست که او را به حرکت می اندازد.

سی و یک- نیروی سوم

پس به حکم اجبار، ناچاریم یک نیروی سوم یا قدرت ثالثی قائل شویم که نه جسم است و نه روح و این همان قالب مثالی است که در حال خواب یا بیهوشی طبیعی یا مصنوعی به همراه انسان هست و رابط بین روح و جسم است. آری برادر عزیز به حکم اجبار و به دلیل محکم وجود پریسپری، ثابت و معلوم گردید که چیست و دانستیم که در حال خواب و بیهوشی در بدن باقی می ماند.

سی و دو- فرق دیگر بین خواب و بیهوشی و مرگ

این نکته را نباید از نظر دور داشت که بین خواب و بیهوشی و مرگ تفاوت اساسی و مهم دیگری هم هست، بدین معنی که در حال خواب طبیعی سالم، ماشین بدن سالم است و نقصی ندارد. در حال بیهوشی نیز ماشین بدن، عیبی به هم نزده، فقط در اثر دارو یا عوارض دیگر قسمتی از آن موقتاً از کار افتاده است. اما در حال مرگ، ماشین بدن به کلی فرسوده و خراب شده به طوری که دیگر قادر به زندگی نیست و روح و پریسپری نمی توانند آن را به کار اندازند.

سی و سه- مثل کتاب

موضوع مثل کتاب چون خود شما درست به خاطر ندارید که چه بوده، نمی توان آن را مدرک قرار داد. به علاوه ظن قوی بر این است که عکسهای آن کتاب که ذکر فرموده اید، نقاشی بوده، نه عکس حقیقی که برای تجسم موضوع و تصویر آن را به شکل گراور درست کرده اند. چنان که در این قبیل کتابها مرسوم است.

سی و چهار- قرب و بعد روحی

در خاتمه مقاله فرموده اید، روح انسانی در عالم خواب در قبضه توفی و قدرت خداوند است. من هم گفته ام که قدرت یزدان بر همه چیز جاری است. چون موضوع روح و پریسپری و جسم به تفصیل در بالا گفته شد و به طور روشن ثابت گردید، نیازی به تکرار نمی بینم. اما این که می فرمایید، برای روح بعد و قربی نیست، صحیح است و من این موضوع را در همین جزوه در مقاله تلپاتی که قبلاً نیز چاپ شده تذکر داده ام و اگر در مقاله مربوط به خواب، ناچار از ذکر کلمه قرب و بعد و دوری و نزدیکی شده ام، برای فهماندن مطلب به کسانی بوده که جز با این لغات و اصطلاحات که قراردادی و نسبی است، نمی توانند حقیقت را درک نمایند. برای آنهایی که فکرشان بزرگ تر و روشن تر است، گفته می شود که قرب و بعدی در بین نیست. کلمات و اصطلاحات همیشه برای فهم مطلب است.

سی و پنج- خاتمه

این بود بحثی پیرامون مقاله برادر ارجمند و گرامی، در خاتمه مقاله گویم:

ای خواننده عزیز، اینکه از پیش فرموده اند:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم،

بیا که ما آب زلال و پاکیزه به امر و مشیت الهی داریم و برای تشنگان آماده کرده ایم. هرکس تشنه است، بیاید و از این آب زلال بیاشامد، بیا تا بیابی و پیدا کنی، بیا که حقیقت اینجا است.